

فصل‌نامه علمی - پژوهشی پژوهش‌نامه تاریخ اسلام
سال هشتم، شماره بیست و نهم، بهار ۱۳۹۷
صفحات ۱۱۵ - ۱۳۲

بررسی کارکردهای رسانه‌ای خطابه و منبر در عصر اول عباسی (۱۳۲-۲۳۲ق)

سید محمد شیخ احمدی^۱

چکیده

با آغاز خلافت عباسیان، خطابه و منبر، به‌عنوان رسانه‌هایی ارتباطی و تأثیرگذار، در خدمت توجیه مشروعیت و تثبیت حکومت قرار گرفتند. در سده اول خلافت عباسیان، خطبه خواندن به نام خلیفه به‌معنای رسمیت یافتن قدرت او بود و منبر نیز به تریبونی تبدیل شد که بر آن خطابه‌هایی برای اعلام رسمی خلیفه وقت و ولیعهد او و دعا برای آنان ایراد می‌شد. در طرف مقابل، مخالفان نظام عباسی نیز از این کارکردهای رسانه‌ای خطابه و منبر استفاده می‌کردند؛ آن‌ها با ایراد خطابه‌هایی در ذکر ردایل و مظالم خاندان بنی‌عباس، مردم را به نظام خلافت بدبین و به این وسیله، مشروعیت خلفا را در اذهان مردم خدشه‌دار می‌کردند. با توجه به اهمیت موضوع، پژوهش حاضر درصدد است تا کارکردهای منبر و خطابه را، به‌عنوان رسانه‌های ارتباطی تأثیرگذار در تمدن اسلامی، با تکیه بر عصر اول خلافت عباسیان (۱۳۲-۲۳۲ق) بررسی کند.

کلیدواژه‌ها: خطابه، منبر، رسانه، عصر اول عباسی.

۱. استادیار گروه تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنج، سنج، ایران. m.sheikhahmadi@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۴/۱۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۱/۲۷

از ویژگی‌های دورهٔ خلافت عباسیان (۱۳۲-۶۵۶ق)، به‌ویژه در عصر اول آن (۱۳۲-۲۳۲ق)، استفادهٔ فراگیر از منابر، به‌مثابه رسانه‌های مهم و تأثیرگذار ارتباطی بود که در راستای استقرار حکومت عباسیان و مشروعیت‌بخشی به آن به کار گرفته می‌شدند. رسم خطابه بر منبر به صدر اسلام بازمی‌گشت. در دورهٔ اموی (۴۱-۱۳۲ق)، که نهاد خلافت در آن نهادی صرفاً سیاسی بود، منبر نیز کارکرد صرف سیاسی داشت و کاربرد آن منحصرأ در دست شخصیت‌های رسمی حکومتی، همچون خلفا و والیان و فرماندهان نظامی، بود. در دورهٔ عباسیان، نهاد خلافت در کسب مشروعیت دینی کوشش فراوان کرد و به نهادی سیاسی-مذهبی تبدیل شد و در نتیجه، منابر نیز جز آنکه مکان‌هایی برای تبلیغ سیاست‌هایی رسمی حکومت باشند، کارکردهای دیگر هم یافتند. در این دوره، منبرها علاوه بر اینکه مظهر قدرت سیاسی باشند، کارکرد فرهنگی نیز پیدا کردند و به تربیون تبلیغاتی حکومت تبدیل شدند. خطیبان مورد تأیید عباسیان در راستای سیاست‌های نظام خلافت و تقویت آن، خطابه می‌خواندند و خلفا نیز، تا زمانی که خطیبان از این مسیر منحرف نمی‌شدند، از آن‌ها حمایت می‌کردند. سیاست‌های فرهنگی مورد نظر نظام خلافت از طریق منابر به اطلاع مردم می‌رسید و خطیبان با تبلیغ این سیاست‌ها و تأکید بر آن‌ها سعی می‌کردند مشروعیت خلافت عباسی را در اذهان مردم نهادینه سازند و هر حرکت مقابل و مخالف آن را نامشروع جلوه دهند. آن‌ها با ترویج این سیاست‌ها تلاش می‌کردند دیدگاه‌های سیاسی و عقیدتی مورد تأیید نظام خلافت را تنها دیدگاه‌های صحیح در جامعهٔ اسلامی معرفی کنند و مانع از ایجاد یا گسترش هویت‌های فکری دگراندیش شوند. در عصر اول خلافت عباسیان، خلفا برای تحکیم و تثبیت پایه‌های حکومت خود از دو شیوه استفاده می‌کردند: نخست، از طریق زور و شمشیر، و دوم، با تأثیر بر افکار عمومی. در جامعهٔ سنتی آن روز مسلمانان، خطابه و منبر، به‌عنوان رسانه‌ای ارتباطی، مهم‌ترین نقش را در تأثیر بر افکار عمومی و شکل‌دهی به باورهای سیاسی-مذهبی مردم ایفا می‌کرد. با توجه به آنچه گفته شد، این سؤال مطرح می‌شود که مهم‌ترین کارکردهای خطابه‌ها و منابر، به‌عنوان رسانه‌های

فرهنگی-ارتباطی حاکمیت عباسی، چه بود. همچنین آنکه مخالفان چگونه از این ابزارها استفاده می‌کردند. با توجه به آنکه تاکنون تحقیقی مستقل در این موضوع صورت نگرفته است، در این مقاله کوشش شده با بررسی متون تاریخی بر اساس روش کتابخانه‌ای و به شیوه توصیفی-تحلیلی، به پرسش‌های فوق پاسخ داده شود.

خطابه بر منابر و تاریخچه آن

خطابه در لغت، اسم مصدر از فعل خَطَبَ و به معنی سخنرانی است (ابن منظور، ۳۶۰/۱). زمخشری (۱۱۴) معنای لغوی خطابه را ایراد سخن در برابر فرد یا جمع دانسته است. بنابراین، حضور افرادی به عنوان شنونده در خطابه ضروری است. خطبه نیز به همان معناست؛ مثلاً گفته می‌شود: «خَطَبَ الخَاطِبُ عَلَى المُنْبَرِ، خَطَابَةً بِالْفَتْحِ وَ خُطْبَةً بِالضَّمِّ» (رضا، ۲۹۶/۲). از این رو، به سخنی که برابر فردی یا افرادی ایراد می‌شود، خطبه یا خطابه اطلاق می‌کنند. ارسطو نیز (۹) در تعریف خطابه چنین گفته است: «خطابه صنعتی است که به وسیله آن بتوان در هر امری از امور جزئی، دیگران را در حد امکان اقناع نمود». پس خطابه شیوه‌ای اقناعی است که بنا به اهداف و مقاصد مختلف، ممکن است استفاده شود.

درباره ریشه واژه منبر اختلاف نظر وجود دارد؛ از سویی، تعدادی از محققان جدید معتقدند که کلمه منبر از زبان اتیوپیایی گرفته شده و به معنای کرسی و عرش یا تخت قضاوت بوده است و قبل از اسلام، از طریق یمن به شبه جزیره عربستان وارد شده است (Zwemer, 13/218). از سویی دیگر، بسیاری از لغت‌دانان عرب واژه منبر را از ریشه عربی نَبَرَ و به معنای عالی و بلند دانسته‌اند؛ چنان‌که ابن منظور گفته است: «محل ایراد خطبه توسط خطیب را، به دلیل بلندی آن، منبر می‌گویند، که سخنران بر آن به سخنرانی می‌پردازد» (ابن منظور، ۱۸۸/۵). صاحب القاموس المحيط نیز گفته است: «نَبَرَ الحَرْفُ ینبره»، یعنی صدا را بلند کرد (فیروزآبادی، ۱۳۷/۲). بنابراین، منبر مکان بلندی است که خطیب بر آن به سخنرانی برای مخاطبان می‌پردازد. از مزایای منبر این است که به سبب آن، جایگاه خطیب از سطحی که مخاطبان ایستاده یا نشسته‌اند، مرتفع‌تر می‌شود و به این ترتیب، صوت و صدای او می‌تواند مسافت بیشتری طی کند. با به‌کارگیری منبر،

مخاطبان، علاوه بر اینکه صدای خطیب را می‌شنوند، با او ارتباط دیداری و غیرکلامی نیز برقرار می‌کنند (ستایش، ۴۵).

در قرآن، ذکری از کلمه منبر نیامده است و الفاظ دیگری به کار رفته که به معنای منبر نزدیک است؛ مانند عرش (نمل: ۲۳)، که به معنی کرسی بزرگ است، و مقام (دخان: ۲۶)، که طبری آن را به معنی منبر دانسته است (طبری، جامع البیان، ۳۲/۲۲). یهودیان منبر را «almemar» یا «almemor» می‌گویند که شاید برگرفته از منبر عربی باشد. آن‌ها این کلمه را بر هر سکوی بلندی که روی آن صندلی‌ای برای ایراد سخنرانی قرار گرفته باشد، اطلاق می‌کنند. به این سکو نیز «tabeh» می‌گویند که به معنی صندوق است (Roth, 79). یهودیان به منبر، مجلس موسی نیز می‌گویند (Zwemer, 218). در تلمود، از منبر با عنوان «bema» نام برده شده است و اکنون منبر نزد یهود به میمار شهرت دارد که عموماً سکوی مرتفعی است که پله‌های آن از سه عدد کمتر نیست و هر پله مخصوص نوعی موعظه است. میمار در وسط معبد یا نزدیک در ورودی قرار داشته و به‌مرور زمان، اشکال معماری و تزئینی زیادی پیدا کرده است (Zwemer, 217). مسیحیان نخستین نیز به منبر «ambo» یا «bema» می‌گفتند که حضرت مسیح و حواریان او بر آن به موعظه می‌پرداختند (ibid, 221). منبر در قرن چهارم میلادی وارد کلیسا شد و به تدریج تا قرن دهم میلادی فراگیر شد. منبر کلیسا عبارت بود از سکویی گرد یا مربع که در وسط کلیسا قرار داشت و کمی متمایل به شرق بود (ibid, 219).

در مورد پیشینه منبر اسلامی اختلاف نظر وجود دارد. برخی مستشرقان، از جمله مارگولیوس، معتقدند که منبر پیامبر تقلیدی بوده از آنچه مهاجران مسلمان در کلیساهای حبشه دیده بودند (idem). اما محققان مسلمانان چنین نظری ندارند و به هیچ رابطه‌ای میان منبر پیامبر ﷺ و آنچه قبل آن وجود داشته، قائل نیستند (فکری، ۲۷۷). برای نمونه، فرید شافعی (۶۲۹/۱) معتقد است که مسئله وجود اولین منبر پیامبر ﷺ در مدینه بسیار پیچیده و مبهم است و نیاز به بحث و بررسی دقیق‌تر دارد. با این‌همه، خطابه و منبر از دیرباز از اصلی‌ترین رسانه‌ها و مهم‌ترین ابزارهای ارتباطی ادیان محسوب می‌شده‌اند؛ رسانه‌هایی که ممکن بوده منشأ تحولات عظیم در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی در جوامع باشند. در اسلام، مساجد به‌طور عام، و منابر به‌طور

خاص، محل‌هایی بوده‌اند که از طریق آن‌ها اخبار و اطلاعیه‌های رسمی اعلان می‌شده و برای مثال، نتایج جنگ‌ها در خطبه‌ها به آگاهی عموم می‌رسیده‌است. خطابه بر منبر، به‌عنوان یک رسانه ارتباطی عمومی، غالباً سرشتی دستوری داشته، به این معنا که تکلیف و عاظ در هدایت مسلمانان از طریق منابر معمولاً از پیش به آنان ابلاغ می‌شده‌است. با این حال، اشتباه است اگر کارکردهای منبر اسلامی را منحصر و محدود به آموزش دینی بدانیم.

نقش خطابه و منبر در تأیید قدرت خلیفه

در عصر عباسی، برای رسمیت یافتن قدرت خلفا، نام آنان را در خطبه‌ها ذکر می‌کردند؛ چنین خطبه‌هایی نمادی عمومی در تأیید رسمی و سرسپاری به قدرت خلفا بودند و از همین طریق بود که خطابه‌ها و منبرها خصلتی سیاسی نیز می‌یافتند. برای نمونه، عموماً هنگامی که اهل سنت در خطبه‌های نماز جمعه از حاکم وقت نام می‌بردند، خطبه بر رسمیت و اعتبار منصب حاکم دلالت داشت (لمبتون، ۶۰۲). نخستین بار عباسیان در سال ۱۲۹ از خطابه و منبر برای اعلان رسمی قیامشان استفاده کردند؛ در عید فطر این سال، ابومسلم خراسانی دستور داد در دهکده سفیدنج مرو برای سلیمان بن کثیر منبری در میان سپاهیان قرار دهند. سلیمان نیز به دستور ابومسلم و برخلاف شیوه رایج بنی‌امیه، نماز را قبل از خطبه اقامه کرد (طبری، تاریخ، ۳۵۷/۷؛ مسکویه، ۲۶۴/۳). ابومسلم در ۲۵ رمضان همین سال، درفش سیاه عباسیان را در سفیدنج برافراشته بود و دعوتی را که سال‌ها در خفا بود، رسماً آشکار ساخته بود (خضری، ۱۱). وی در ربیع‌الآخر سال بعد، با سپاه‌جامگان بر مرو تسلط یافت و نصر بن سیار، والی اموی آن‌را، فراری داد. سپس به منبر رفت و سه روز متوالی بر منبر از مردم مرو بیعت گرفت (اخبار الدولة العباسیة، ۳۱۵-۳۱۶). با پیروزی نهایی عباسیان بر بنی‌امیه در سال ۱۳۲، سفاح به‌عنوان نخستین خلیفه عباسی بر منبر جامع کوفه رفت و مردم با وی بیعت کردند (ابن‌خلدون، ۱۶۱/۳؛ بلاذری، ۱۴۱/۴؛ طبری، همان، ۴۲۵/۷؛ مسکویه، ۳۱۹/۳؛ نویری، ۴۰/۲۲). به این شکل، خلافت او رسماً آغاز شد و نظام عباسی شروع به کار کرد. در سال ۱۳۷، پس از آنکه خبر درگذشت سفاح به برادرش منصور، که در

مراسم حج بود، رسید، وی به عراق بازگشت و روز جمعه نماز را در جامع کوفه اقامه کرد و بر منبر آن، برای مردم خطبه خواند و خلافت خود را رسماً آغاز کرد (ابن کثیر، ۶۲/۱۰).

در زمان مرگ مهدی عباسی در اول محرم ۱۶۹، پسرش، موسی الهادی، ولیعهد بود. مهدی قبل از مرگش، تصمیم گرفته بود پسر دیگرش، هارون، را ولیعهد کند، ولی مرگ امانش نداد. در زمان مرگ مهدی، هادی در گرگان به سر می‌برد و تعدادی از امرا تصمیم گرفتند نیت مهدی را عملی سازند و هارون را خلیفه اعلام کنند، اما هادی در بیست روز، خود را به بغداد رسانید و بر منبر رفت و برای مردم خطبه خواند و مردم نیز با وی به عنوان خلیفه بیعت کردند (همان، ۱۵۷/۱۰). مشاهده می‌شود که کارکرد خطابه و منبر در رسمیت بخشیدن به حکومت چنان بوده که هادی ولیعهد، پس از مرگ پدرش، ارجح دیده در نخستین اقدامات بر منبر رود و خطبه بخواند و از مردم بیعت بگیرد. در اوایل عصر عباسی، بیعت مردم بغداد با هر خلیفه به معنای رسمیت یافتن حکومت او در سایر مناطق اسلامی نیز بود و بر منابر آن مناطق هم، به نام او خطبه خوانده می‌شد. هنگامی که هادی در شب جمعه، پانزدهم ربیع‌الاول ۱۷۰ از دنیا رفت، شبانه با برادر او، هارون، به عنوان خلیفه بیعت کردند. هارون دستور داد بر منابر مناطق مختلف به نام او خطبه بخوانند (همان، ۱۶۰/۱۰). هارون الرشید نیز در ۱۹۳ در طوس، درگذشت. همان‌وقت، سپاهیان هارون با پسرش، امین، که در بغداد بود، بیعت کردند. صاحب برید خبر مرگ هارون را با پیکی به بغداد فرستاد. امین، که روز جمعه خبر را دریافت کرد، دستور داد مردم برای نماز جمعه جمع شوند و پس از آنکه نماز را برای مردم بغداد اقامه کرد، بر منبر جامع منصور رفت و خبر مرگ پدرش را به اطلاع مردم رساند. آنگاه بیشتر مردم و خاندان و خواص و بستگان و سردارانش با وی بیعت کردند. سپس به قصر منصور رفت و بیعت بقیه مردم را به عمویش، سلیمان بن ابوجعفر، واگذاشت (طبری، همان، ۳۶۵/۸؛ مسکویه، ۲۵/۴؛ نویری، ۱۶۴/۲۲). این گزارش نشان می‌دهد که همیشه خلفا خود از مردم مستقیماً بیعت نمی‌گرفتند، بلکه ممکن بود افرادی را تعیین کنند که به نیابت از مردم بیعت بگیرند. در کتاب *الاولئ* آمده‌است که امین اولین خلیفه‌ای بود که بر منابر، مردم را به بیعت با او فراخواندند



(عسکری، ۲۶۶). همان‌گونه که با خطبه خواندن به نام خلیفه بر منابر، حکومت او رسمیت می‌یافت، با حذف نامش از خطبه‌ها نیز رسمیت حکومتش از دست می‌رفت. نمونه‌ای این‌چنینی در زمان خلافت امین روی داد؛ زمانی که داوود بن عیسی بن موسی، والی حجاز، امین را از خلافت عزل و با مأمون بیعت کرد. در این باره طبری نقل کرده که در سال ۱۹۶، امین نامه‌ای به والی خود در حجاز نوشت و دستور داد دیگر بر منابر، برادرش، مأمون را ولیعهد نخوانند و در عوض برای پسرش، موسی، بیعت بگیرند. داوود نیز پرده‌داران کعبه و قریشیان و فقیهان را جمع کرد و دو مکتوبی را که هارون الرشید نوشته و در کعبه آویزان کرده بود، به یاد آن‌ها آورد و گفت: می‌دانید که رشید، وقتی که با دو پسرش بیعت کردیم، کنار بیت‌الله الحرام از ما و شما چه عهدها گرفت که از مظلوم آن دو در برابر ظالمشان دفاع کنیم و خیانت‌دیده را علیه خیانتگر یاری رسانیم. حال می‌بینیم که امین با برادرش، مأمون ستم و تعدی آغاز کرده و او را خلع و با پسر خردسال خود، که هنوز از شیر گرفته نشده، بیعت کرده‌است. رای من این است که وی را خلع و با عبدالله مأمون به خلافت بیعت کنیم. مردم نیز موافقت کردند. پس داوود دستور داد در دره‌های مکه بانگ بزنند که مردم برای نماز جماعت ظهر حاضر شوند. آنگاه نماز ظهر را برای مردم اقامه کرد و از منبر مسجدالحرام بالا رفت و تصمیم بزرگان مکه را به اطلاع مردم رساند و اعلام کرد که امین را به‌علت عهدشکنی از خلافت عزل و با مأمون بیعت می‌کند. جمعی از بزرگان نیز پس از سخنان او، یکایک نزد او از منبر بالا رفتند و به‌واسطه او با مأمون بیعت و امین را خلع کردند. بعد از آن، داوود از منبر پایین آمد و در گوشه‌ای از مسجد نشست و مردم گروه‌گروه نزد وی می‌آمدند و دست در دست او می‌گذاشتند و بیعت می‌کردند (طبری، همان، ۴۳۹/۸-۴۴۰؛ مسکویه، ۸۴/۴-۸۵؛ ابن جوزی، ۲۷/۱۰). خلع مأمون از ولی‌عهدی توسط امین در حالی بود که مأمون پس از شنیدن خبر مرگ پدرش در طوس، از منبر مسجد اعظم مرو بالا رفت و پس از اعلام این خبر، از مردم خواست با امین، به‌عنوان خلیفه، و با او، به‌عنوان ولیعهد، بیعت کنند (دینوری، ۳۹۳). ولی امین نه‌تنها مأمون را خلع کرد، بلکه سپاهی به‌فرماندهی علی بن عیسی بن ماهان با چهل‌هزار نیرو به جنگ او فرستاد (یعقوبی، ۴۳۷/۲). این رفتارها کینه شدیدی در دل مأمون نسبت به برادرش، امین ایجاد

و زمینه لشکرکشی سپاهیان مأمون را از مرو به بغداد فراهم کرد که در نهایت، منجر به فتح دارالخلافه توسط طاهر بن حسین، فرمانده سپاه مأمون، و قتل امین در بغداد شد. در زمان قتل امین در ۱۹۸، طاهر به مردم بغداد امان داد. سپس روز جمعه وارد شهر شد و نماز جمعه را برای مردم اقامه کرد و به نام مأمون خطبه خواند و بغدادیان را به اطاعت از خلیفه جدید فراخواند (ابن اثیر، ۳۹۲/۸؛ ابن جوزی، ۴۸/۱۰؛ ابن خلدون، ۳۰۱/۳). از وقایع زمان خلافت مأمون و هنگامی که وی در مرو به سر می‌برد، خلع او توسط مردم بغداد و بیعت با عمویش، ابراهیم بن مهدی بود. وقتی خبر ولایت مهدی امام رضا علیه السلام به بغداد رسید، عباسیان، به‌ویژه ابراهیم و منصور، پسران مهدی، خلیفه پیشین، چون از نیت مأمون خبر نداشتند، تصمیم او را نپسندیدند و سخت برافروختند و مردم بغداد را علیه مأمون برانگیختند. مردم نیز با حسن بن سهل، والی مأمون، درافتادند و وی را از شهر بیرون کردند (یعقوبی، ۴۵۰/۲). سپس با ابراهیم بن مهدی به خلافت بیعت کردند و او را مبارک یا المرضی لقب دادند (خطیب بغدادی، ۱۴۱/۶). ابراهیم روز جمعه، اول محرم ۲۰۲، از منبر بالا رفت. بزرگان و مردم شهر با او بیعت و مأمون را از خلافت خلع کردند (طبری، همان، ۵۵۷/۸؛ مسکویه، ۱۳۳/۴؛ خطیب بغدادی، ۱۴۱/۶). پس از این ماجرا، مأمون با قتل ولیعهدش، امام رضا علیه السلام و وزیر ایرانی‌اش، فضل بن سهل، اهل بغداد را متوجه ساخت که برای تغییر سیاست خود آمادگی دارد. از این رو در سال ۲۰۳، مردم بغداد ابراهیم بن مهدی را خلع کردند و دوباره به نام مأمون خطبه خواندند (طبری، همان، ۵۷۰/۸؛ خطیب بغدادی، ۳۵۳).

نخستین حکومت استیلایی در قلمرو عباسیان حکومت نیمه‌مستقل طاهریان بود که توسط طاهر بن حسین بنیان گذاشته شد. منابع تاریخی نقل می‌کنند که طاهر در آخرین روز عمر در نماز جمعه، نام مأمون را از خطبه انداخت و برای خلیفه دعا نکرد. کلثوم بن ثابت، که خود پای خطبه بوده، گفته‌است: «بلافاصله پس از آن، به دلیل اشتغال به بریدی خراسان، خبر آن را به مأمون نوشتم، اما عصر همان روز طاهر درگذشت» (طبری، همان، ۵۹۴/۹؛ یعقوبی، ۴۵۷/۲؛ مسکویه، ۱۵۳/۴). عده‌ای از پژوهشگران معاصر این حرکت طاهر را نوعی اعلام استقلال از خلافت عباسی دانسته‌اند که طاهر مدت‌ها آرزوی آن را داشت (طقوش، ۲۳۹؛ خضری، ۶۲-۶۳).

با توجه به مطالب فوق، نقش مؤثر خطابه و منبر و اهمیت آن در اعلام رسمیت قدرت سیاسی نظام خلافت و شخص خلیفه آشکار و دریافت می‌شود که در عصر اول خلافت عباسیان، خطبه نماد تأیید قدرت سیاسی بوده و حمایت از نظام حاکمیت خلفا از طریق منابر به اطلاع مردم می‌رسیده‌است. در این دوره، محدوده قلمرو خلیفه عباسی تا جاهایی بوده که بر منابرشان نام او در خطبه‌های نماز می‌آمده‌است.

کارکرد خطابه و منبر در تأیید ولیعهدی

همان‌گونه که خطابه‌ها و منابر رسانه‌های رسمیت‌بخشی به قدرت خلفا به حساب می‌آمدند، مقام ولی‌عهدی نیز به واسطهٔ اعلان از طریق آن‌ها رسمیت می‌یافت. خلفای عباسی بر منابر، انتخاب ولیعهدان را اعلام می‌کردند یا عزل آنان را به مردم اطلاع می‌دادند. از نخستین موارد تاریخی این‌چنینی، ماجرای خلع عیسی بن موسی و انتخاب مهدی به ولایت‌عهدی منصور عباسی است. ابوالعباس سفاح برادرش، منصور را به‌عنوان ولیعهد اول و برادرزاده‌اش، عیسی بن موسی را به‌عنوان ولیعهد دوم تعیین کرده بود. وقتی که منصور به خلافت رسید، تصمیم گرفت عیسی را از ولیعهدی خلع و فرزندش، مهدی را به‌جای او منصوب کند، اما عیسی به این کار راضی نمی‌شد و منصور همچنان اصرار می‌ورزید؛ از جمله در میان جمع، وی را سرزنش می‌کرد و دستور می‌داد خاک بر سرش بریزند. یک بار نیز مسمومش کردند. تا آنکه روزی عیسی و فرزندش را احضار کرد و فرمان داد که فرزند را در حضور پدر خفه کنند. چون مأموران شروع به کار کردند، عیسی تسلیم شد و از ولایت‌عهدی کناره‌گیری کرد (طبری، همان، ۱۲/۸-۱۳). منصور برای حفظ وجههٔ خود در میان خاندان عباسی، عیسی بن موسی را به‌عنوان ولیعهد دوم انتخاب کرد و دستور داد که بر منابر پس از نام خلیفه، ابتدا به نام مهدی و سپس، به نام عیسی خطبه بخوانند (همان، ۲۴/۸؛ بلاذری، ۲۵۶/۴). پس از مرگ منصور، مهدی نیز تصمیم گرفت عیسی را دوباره از ولیعهدی خلع و فرزند بزرگ خود، موسی، معروف به هادی، را به‌جای او منصوب کند. یاران و پیروان مهدی نیز او را به این کار ترغیب می‌کردند، اما عیسی راضی نمی‌شد تا اینکه با زور و تهدید مجبور شد از ولایت‌عهدی کنار رود. روز بعد از کناره‌گیری عیسی، مهدی

به‌همراه عیسی به مسجد جامع رفت. خلیفه در مسجد بر منبر رفت و به مردم اعلام کرد که عیسی خلع شده و مردم بایستی با هادی بیعت کنند (ابن‌اثیر، ۴۴/۶-۴۵؛ ابن‌جوزی، ۲۳۶/۸؛ مسکویه، ۴۶۵/۳). این‌چنین بود که عیسی بن موسی با وجود دو بار ولایت‌عهدی در زمان دو خلیفه عباسی، از دستیابی به قدرت ناکام ماند و نامش از خطبه‌ها حذف شد و هیچ‌گاه به خلافت نرسید. مهدی در سال ۱۷۶ نیز برای پسر دیگرش، هارون، خطبه ولایت‌عهدی خواند و از مردم برای او بیعت گرفت (طبری، همان، ۱۵۴/۸). هارون‌الرشید نیز در ۱۷۳، برای امین و در ۱۸۳، برای پسر دیگرش، مأمون، به ولایت‌عهدی بیعت گرفت (همان، ۲۷۵/۸) و در ۱۸۶، آن را در مراسم حج تجدید کرد (ابن‌خیاط، ۳۰۲). امین، که به‌عنوان ولیعهد اول هارون پس از مرگ پدر به خلافت نشست، تعهدنامه‌ای را که هارون از وی در مکه گرفته بود زیر پا گذاشت و تصمیم گرفت برادرش مأمون را از ولایت‌عهدی خود خلع کند. وی در سال ۱۹۴، به تمام عمال و کارگزارانش در شهرها نوشت که در خطبه‌ها، پس از او برای پسرش، موسی بن محمد دعا کنند (ابن‌اثیر، ۲۲۸/۶؛ ابن‌جوزی، ۴/۱۰؛ جهشیاری، ۳۶۵). این عمل به‌معنی اعلام رسمی ولایت‌عهدی پسر امین و خلع مأمون از ولایت‌عهدی بود و زمینه اختلاف امین و مأمون را فراهم کرد که درنهایت، به قتل امین در سال ۱۹۸ انجامید. هارون‌الرشید در دوران خلافت خود، یکی از پسرانش به نام مؤتمن را ولی‌عهد مأمون کرد، ولی این اختیار را به مأمون داد که پس از رسیدن به خلافت، او را ابقا یا عزل کند. مأمون هم پس از آنکه در بغداد مستقر شد، مؤتمن را از ولایت‌عهدی خود خلع کرد و به مناطق مختلف نامه نوشت که از بردن نام او در خطبه‌ها و بر منابر خودداری کنند (خطیب بغدادی، ۴۰۰/۱۲؛ ابن‌جوزی، ۱۹۳/۱۰). با این اعلام، ولایت‌عهدی مؤتمن از رسمیت افتاد. همچنین مأمون، هنگامی که امام رضا علیه‌السلام را به‌عنوان ولی‌عهد خود انتخاب کرد، دستور داد در مناطق اسلامی برای وی بیعت بگیرند و بر منابر بر ایشان دعا کنند (یعقوبی، ۴۴۸/۲) و به‌این‌ترتیب، ولایت‌عهدی امام رضا به‌صورت رسمی اعلام شد. با توجه به آنچه گفته شد، مشاهده می‌شود که کارکرد خطابه و منبر در عصر اول عباسی نه‌تنها رسمیت‌بخشی به قدرت خلیفه عباسی و اعلام آن به مردم بوده، بلکه ولایت‌عهدی افراد نیز از طریق اعلان بر منابر رسمیت می‌یافته و

مردم از طریق خطبا و منابر با ولیعهد رسمی و قانونی آشنا می‌شدند. از این رو، علاوه بر خلفا، ولی‌عهدها نیز نیاز مبرم به حفظ این رسانه و پایبندی به الزامات و قواعد به‌کارگیری آن داشتند.

کارکرد خطابه و منبر در اعلام خبر وفات

یکی دیگر از کارکردهای رسانه‌ای خطابه و منبر در عصر عباسی اعلام رسمی خبر مرگ خلفا بود. وقتی که سفاح، نخستین خلیفه عباسی در سال ۱۳۶ وفات یافت، عمویش، عیسی بن علی، خبر آن را بر منبر جامع شهر انبار به اطلاع مردم رساند (بلاذری، ۲۴۷/۴). پس از مرگ منصور در ۱۵۸ نیز، پسرش، مهدی دستور داد در جانب شرقی بغداد، معروف به رصافه، ندا به برگزاری نماز جماعت دهند. در آن نماز، مهدی خطبه‌ای ایراد کرد و در خلال آن خبر وفات پدر را به اطلاع مردم رساند (خطیب بغدادی، ۱۱-۱۰/۳). همچنین پس از آنکه خبر وفات هارون الرشید در خراسان به ولیعهدش، امین در بغداد رسید، امین دستور داد به مردم اطلاع دهند که در نماز جمعه حاضر شوند. سپس بر منبر رفت و وفات پدرش را به مردم خبر داد و تسلیت گفت (مسکویه، ۲۵/۴؛ قلقشندی، ۱۶۴/۲۲). وقتی در اواخر ذی‌الحجه ۲۳۲ واثق وفات یافت، خبر مرگ او در محرم ۲۳۲ از طریق منابر حجاز به کسانی که از مراسم حج برمی‌گشتند، اطلاع داده شد (فسوی، ۲۰۹/۱). این گزارش‌های تاریخی نشان می‌دهد که در عصر اول عباسی، از منبر و خطابه به‌عنوان یک رسانه خبری در جهت اعلام اخبار مهم نیز استفاده می‌شده است.

استفاده مخالفان خلافت عباسی از منبر و خطابه

علاوه بر عباسیان، مخالفانشان نیز، با توجه به کارکردهای متنوع خطابه‌ها و منابر، در جهت اهداف خود از آن‌ها استفاده می‌کردند. پس از به‌خلافت رسیدن منصور عباسی، نخستین کسی که علیه او قیام کرد، عمویش، عبدالله بن علی، بود که پیش‌تر سفاح او را برای جنگ با مروان حمار، آخرین خلیفه اموی، به شام فرستاده بود. عبدالله، که طمع خلافت داشت، در شام خطبه‌ای ایراد کرد و در آن، گفت: ای مردم! سفاح، بنی‌عباس را برای نبرد با مروان دعوت کرد، ولی کسی جز من دعوت او را نپذیرفت. پس سفاح به

من گفت: اگر تو بر مروان پیروز شدی و به او دست یافتی، ولیعهد من خواهی بود. گروهی نیز به این امر شهادت دادند. چون منصور از ادعای عمویش خبردار شد، ابومسلم را با سپاهی به جنگ او فرستاد، اما عبدالله فرار کرد و نزد برادرش، سلیمان، در بصره پناهنده شد. منصور با حيله و وعده بخشش، عبدالله را از بصره نزد خود فراخواند، اما همین‌که عبدالله نزد منصور آمد، به زندان انداخته شد و تا پایان عمر آزاد نشد (ابن طقطقی، ۲۲۷؛ ابن کثیر، ۶۲/۱۰؛ یعقوبی، ۳۵۲/۲). این گزارش نخستین موردی از عصر عباسی است که در آن، یکی از بنی‌عباس با استفاده از خطابه علیه خلیفه رسمی ادعای حکومت کرده و قدرت او را به چالش کشیده‌است.

مهم‌ترین مدعی خلافت در زمان منصور، محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام مشهور به نفس زکیه، بود که علیه خلافت عباسیان در مدینه قیام کرد. منابع زمان قیام او را اواخر جمادی‌الثانی یا اول رجب ۱۴۵ ذکر کرده‌اند (طبری، همان، ۵۵۶/۷-۵۵۷؛ ابن خیاط، ۲۷۷؛ ابن جوزی، ۶۳/۸). محمد و یارانش در شب قیام، به زندان مدینه هجوم بردند و هر کس را که در آن بود، آزاد ساختند. سپس دارالاماره مدینه را محاصره و ریاح بن عثمان، والی منصور، را دستگیر و زندانی کردند (ابن اثیر، ۵۳۰/۵-۵۳۱؛ ابن کثیر، ۸۴/۱۰-۸۵). در این میان، نفس زکیه برای پیش‌برد قیام و توجیه مشروعیت حرکت خود و تشکیک در مشروعیت حکومت عباسیان، خطابه‌های فراوان خواند. وی در نخستین سخنانش پس از قیام، خود را مهدی خواند و در خطابه‌ای بر منبر مدینه ادعای مهدویت کرد (اصفهانی، ۲۱۲). البته پدرش نیز چنین ادعایی داشت و مردم نیز او را مهدی لقب داده بودند (ابن طقطقی، ۲۲۴؛ مستوفی، ۲۹۵). نفس زکیه روزی از منبر مسجدالنبی بالا رفت و پس از حمد و ثنای خداوند، به مذمت و بدگویی از بنی‌عباس پرداخت؛ وی خطاب به مردم گفت: «رفتار این طغیانگر دشمن خدا، ابوجعفر منصور بر شما پوشیده نیست؛ که گنبد سبز را ساخت و با خدا به ستیز پرداخت و کعبه را خوار و حقیر شمرد. خداوند هم فرعون را برای این سرنگون کرد که گفته بود من پروردگار بلندمرتبه شما هستم. هیچ‌کس برای یاری دین اولی‌تر از فرزندان مهاجران و انصار نیست. خداوند! آن‌ها [منصور و یارانش] حرام تو را حلال و حلال تو را حرام کرده و هرکس را که امان داده‌ای، ترسانده و هر کس را که



ترسانده‌ای، امان داده‌اند. خداوندا! تعداد آنان را کم کن و آن‌ها را پراکنده ساز و نابود کن. ای مردم! میان شما به خاطر قدرت و توانان قیام نکردم، بلکه شما را برای خویشتن برگزیدم. به خدا قسم به این کار نپرداختم مگر اینکه در همه شهرهایی که خدا را می‌پرستند، برای من بیعت گرفته‌اند» (طبری، همان، ۵۵۸/۷؛ مسکویه، ۳۹۱/۳؛ ابن جوزی، ۶۳/۸-۶۴). نفس زکیه در چنین خطابه‌هایی، با ذکر رفتارهای زشت بنی‌عباس، به مردم اعلام می‌کرد که چنین کسانی شایستگی رهبری مسلمانان را نداشته‌اند و با تمجید از مردم مدینه سعی می‌کرد، آن‌ها را به خود جذب کند و تابع خود سازد. در اینجا از همان منبری که خلفای عباسی برای کسب مشروعیت از آن‌ها استفاده می‌کرده‌اند، برای نشان دادن عدم مشروعیت بنی‌عباس بهره برده شده‌است. پس از آنکه منصور از پیشرفت کار نفس زکیه خبردار شد، برادرزاده خود، عیسی بن موسی، را به جنگ او فرستاد. وقتی عیسی به نزدیک مدینه رسید، نامه‌ای به بزرگان مدینه نوشت و از آن‌ها خواست از محمد جدا شوند و به او بپیوندند. در این اوضاع، نفس زکیه خطابه‌ای میان یارانش ایراد کرد و با آنان اتمام حجت نمود و گفت: ای مردم! این مرد [عیسی بن موسی] با سربازان و تجهیزات فراوان به شما نزدیک شده‌است. من بیعتم را بر شما حلال می‌کنم؛ هرکه می‌خواهد، بماند و هرکه می‌خواهد، برود. پس از این سخنان، عده زیادی از وی جدا شدند و تنها معدود افرادی در کنار وی ماندند (طبری، همان، ۵۸۲/۷؛ ابن جوزی، ۶۶/۸؛ ابن کثیر، ۸۸/۱۰). در نهایت، در نبرد سختی که میان دو طرف در گرفت، محمد و بسیاری از یارانش کشته شدند. قیام نفس زکیه نخستین قیام علویان در عصر عباسی بود. بعد از او نیز، یکی دیگر از بزرگان بنو‌حسن، یعنی حسین بن علی بن حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام، در ذی‌القعدة ۱۶۹ علیه خلافت عباسیان قیام کرد و مردم مدینه را به امامت خود فراخواند. به گفته طبری، حسین و پیروان او وعده کرده بودند که در زمان حج و در منا یا مکه قیام کنند. اما حوادثی در مدینه اتفاق افتاد که وی را مجبور کرد قیامش را زودتر اعلام کند. حسین بر مدینه تسلط یافت و با عمامه‌ای سفید بر منبر رفت و مردم با وی بیعت کردند (طبری، همان، ۱۹۳/۸). او نیز از منبر برای کسب مشروعیت استفاده کرد و در خطابه‌ای خطاب به مردم گفت: «ای مردم! من فرزند رسول خدا و در حرم رسول خدا و بر منبر

رسول خدا، شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش دعوت می‌کنم. اگر به آن‌ها عمل نکردم، بیعتی بر گردن شما ندارم» (همان، ۲۰۱/۸؛ ذهبی، ۳۷/۱۰-۳۸؛ اصفهانی، ۳۷۶). حسین با نشستن بر منبر پیامبر ﷺ و یادآوری آنکه از نسل پیامبر است، درحقیقت خود را جانشین شایسته پیامبر معرفی کرد و از این طریق، به ترغیب مردم به پذیرش خود پرداخت. او، پس از تسلط بر مدینه، با سیصد نفر برای تصرف مکه به سوی آن شهر حرکت کرد تا به فح رسید. در آنجا، سپاه خلیفه به فرماندهی عیسی بن موسی راه را بر آن‌ها بست و در جنگی که بین دو طرف درگرفت، حسین کشته شد و به شهید فح شهرت یافت (اصفهانی، ۳۷۸-۳۸۰؛ یعقوبی، ۴۰۷/۲).

استفاده مخالفان از خطابه در زمان خلافت امین نیز مرسوم بود؛ در سال ۱۹۶، که امین برای مقابله با نیروهای مأمون عده‌ای را به فرماندهی عبدالملک بن صالح به شام فرستاد تا نیروی کمکی بیاورند، عبدالملک در شام بیمار شد و مُرد. پس حسین بن علی بن عیسی بن ماهان، که همراه عبدالملک به شام رفته بود، به سپاه فرمان داد که برگردند و آن‌ها در ماه رجب به بغداد رسیدند. پس از ورودشان، خلیفه شبانگاه حسین را احضار کرد، اما وی امر خلیفه را اجابت نکرد و به پیک وی گفت که فردا نزد خلیفه حاضر خواهد شد. روز بعد، حسین به محل پل بغداد رفت و مردم را در آنجا جمع کرد و خطابه‌ای خواند و گفت: ای گروه ابناء [ایرانی‌نژادان]! خلافت خداوند با تن‌پروری و خودپسندی نمی‌سازد. نعمت خداوند هم با تکبر و غرور توأم نیست. محمد [امین] می‌خواهد شما را خوار و ذلیل گرداند و عزت شما را به دیگران واگذار کند... ریشه او را بکنید، پیش از آنکه ریشه شما را بکند و عزت او را فروگذارید، قبل از آنکه عزت شما را نابود سازد. به خدا قسم، هیچ‌یک از شما او را یاری نمی‌کند، مگر آنکه ذلیل شود. او از خداوند نمی‌ترسد و از پیمان‌شکنی و خیانت به خدا پرهیز ندارد (ابن‌اثیر، ۲۵۹/۵-۲۶۰؛ یعقوبی، ۴۵۵/۲). ایراد چنین خطابه صریحی در انتقاد از امین از سوی یکی از فرماندهان او ضربه سنگینی در آن شرایط بحرانی به قدرت خلیفه وارد کرد؛ به‌ویژه آنکه سپاهیان مأمون نیز، به فرماندهی طاهر بن حسین، در راه تصرف بغداد بودند. این خطابه که در میان مردم بغداد و به‌ویژه ایرانی‌نژادان، که به آن‌ها ابناء گفته می‌شد، ایراد شد، مشروعیت خلیفه را زیر سؤال برد و بی‌لیاقتی‌اش را در امر خلافت

آشکار ساخت. پس از این سخنان، حسین و یارانش در نبرد با سواران امین، آن‌ها را شکست داده و پراکنده ساختند. سپس، امین را از خلافت خلع کردند و برای مأمون بیعت گرفتند (بلعمی، ۱۲۱۹).

موارد این‌چنینی نشان می‌دهد که هم عباسیان و هم مخالفانشان به اهمیت و جایگاه خطابه و منبر، به‌عنوان رسانه‌های ارتباطی و ابزارهای تأثیرگذار بر عواطف و احساسات و ذهنیت‌های مردم پی برده بوده‌اند و تلاش می‌کرده‌اند از آن‌ها در جهت‌دهی به گرایش‌های عمومی و تبلیغ و ترویج مطالبات خود و نفی و طرد مخالفان بهره بگیرند.

نتیجه

عباسیان در پیش‌برد سیاست‌هایشان، چه در کسب مشروعیت و چه در مبارزه با مخالفان، نیازمند بودند از خطابه و منبر، که از اصلی‌ترین رسانه‌های ارتباطی تأثیرگذار بر افکار عمومی بودند، استفاده کنند. دستگاه خلافت عباسی، به‌ویژه در عصر نخست خود، از خطابه و منبر در جهت اعلام سیاست‌های خود و نهادینه‌سازی آن‌ها در جامعه و نیز تحدید و مهار اندیشه‌ها و آرای مخالف نظام خلافت، بهره‌فراوان برد. از کارکردهای منابر نزد عباسیان رسمیت‌بخشی و تأیید اقتدار خلیفه از طریق اعلام نام او و دعا برای وی در خطبه‌ها و نیز شناساندن ولیعهد رسمی او بود. اگر بر منابر یک منطقه به نام خلیفه خطبه خوانده نمی‌شد، خلافت او در آن منطقه رسمیت نداشت. متقابلاً، منتقدان و مخالفان سیاست‌های حاکمان عباسی نیز از کارکردهای رسانه‌ای منابر و خطابه‌ها در جامعه سود می‌بردند. این مخالفان با ایراد خطابه‌هایی در ذکر رذایل و مظالم بنی‌عباس، ذهنیت مردم را به نظام خلافت بدبین و به‌این‌وسیله، مشروعیت آنان را نزد مردم خدشه‌دار می‌کردند. برای نمونه، کسانی همچون نفس زکیه و شهید فخر سعی کردند از این طریق عدم شایستگی خلفای عباسی را در امر خلافت به مردم اثبات کنند.

منابع

- ابن اثیر، عزالدین علی بن محمد، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دار صادر، ۱۹۶۵.
- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد، *المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم*، چاپ محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۹۹۲.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، *تاریخ ابن خلدون*، چاپ خلیل شحادة، بیروت، دار الفکر، ۱۹۸۸.
- ابن خیاط، ابو عمرو عصفری، *تاریخ خلیفة بن خیاط*، چاپ فواز، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۹۹۵.
- ابن طقطقی، محمد بن علی، *تاریخ فخری*، ترجمه محمدوحید گلپایگانی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴ ش.
- ابن کثیر دمشقی، ابوالفداء اسماعیل بن عمر، *البدایة و النهایة*، بیروت، دار الفکر، ۱۹۸۶.
- ابن منظور، جمال الدین محمد، *لسان العرب*، بیروت، دار صادر، بی تا.
- *اخبار الدولة العباسیة*، مؤلف ناشناخته، چاپ عبدالعزیز دوری و عبدالجبار مطلبی، بیروت، دار الطلیعة، ۱۹۶۵.
- ارسطو، *الخطابة*، تعریب عبدالرحمن بدوی، بیروت، دار القلم، ۱۹۷۹.
- اصفهانی، ابوالفرج علی بن حسین، *مقاتل الطالبیین*، چاپ سیداحمد صقر، بیروت، دار المعرفة، بی تا.
- بلاذری، احمد بن یحیی، *انساب الاشراف*، چاپ سهیل زکار، بیروت، دار الفکر، ۱۹۹۶.
- بلعمی، ابوعلی، *تاریخ نامه طبری*، چاپ محمد روشن، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۳ ش.
- جهشیاری، محمد بن عبدوس، *الوزراء و الکتاب*، قاهره، بی نا، ۱۳۵۷.
- خضری، احمد رضا، *تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل بویه*، تهران، سمت، ۱۳۷۹ ش.
- خطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی، *تاریخ بغداد*، بیروت، دار الکتب العلمیة، بی تا.



- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود، *الأخبار الطوال*، چاپ عبدالمنعم عامر، قم، منشورات الرضى، ۱۳۶۸ش.
- ذهبی، شمس‌الدین، *تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام*، چاپ عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دار الكتاب العربی، ۱۹۹۳.
- رضا، احمد، *معجم متن اللغة*، بیروت، دار مكتبة الحياة، ۱۹۵۸.
- زمخشری، جارالله، *اساس البلاغة*، بیروت، دار العلم للملایین، بی تا.
- ستایش، حسن، «بررسی مفهوم خطابه و منبر و سیر تاریخی پیدایش آن»، مجموعه مقالات همایش بزرگداشت استاد محمدتقی فلسفی، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۶ش.
- شافعی، فرید، *العمارة العربية فی مصر الاسلامیة*، قاهره، الهيئة المصرية العامة للتألیف و النشر، ۱۹۷۰.
- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، *تاریخ الامم و الملوك*، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار التراث، ۱۹۶۷.
- همو، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، چاپ احمد محمد شاکر، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۲۰۰۰.
- طقوش، محمد سهیل، *دولت عباسیان*، ترجمه حجت‌الله جودکی، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۵ش.
- عسکری، ابوهلال حسن بن عبدالله، *الاولئ*، چاپ محمد سید وکیل، طنطا، دار البشیر، ۱۴۰۸.
- فسوی، یعقوب بن سفیان، *المعرفة و التاریخ*، چاپ اکرم ضیاء عمری، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۱.
- فکری، احمد، *مساجد القاهرة و مدارسها*، قاهره، دار المعارف، ۱۹۶۱.
- فیروزآبادی، مجدالدین محمد بن یعقوب، *القاموس المحیط*، قاهره، دار المأمون، ۱۹۶۸.
- فلقشندی، شهاب‌الدین احمد بن عبدالله، *صبح الاعشی فی صناعة الانشاء*، بیروت، دار الكتب العلمیة، ۱۹۸۵.

- لمبتون، ان. كى. اس.، دولت و حكومت در اسلام، ترجمه محمد مهدى فقيهى، تهران، شفيعى، ۱۳۸۵ ش.
- مستوفى، حمدالله، تاريخ گزيده، ترجمه عبدالحسين نوايى، تهران، امير كبير، ۱۳۶۴ ش.
- مسكويه رازى، ابو على، تجارب الامم، تهران، سروش، ۱۳۷۹ ش.
- نوبرى، شهاب الدين احمد، نهاية الارب فى فنون الادب، قاهره، دار الكتب و الوثائق القومية، ۱۴۲۳.
- يعقوبى، احمد بن ابوعقوب، تاريخ اليعقوبى. بيروت، دار صادر، بى تا.
- Zwemer, S. M., "The pulpit in Islam", *The Muslem world*, No. 23 (1933).
- Roth, C., *The standard Jewish encyclopaedia*, New York, Doubleday, 1966.

